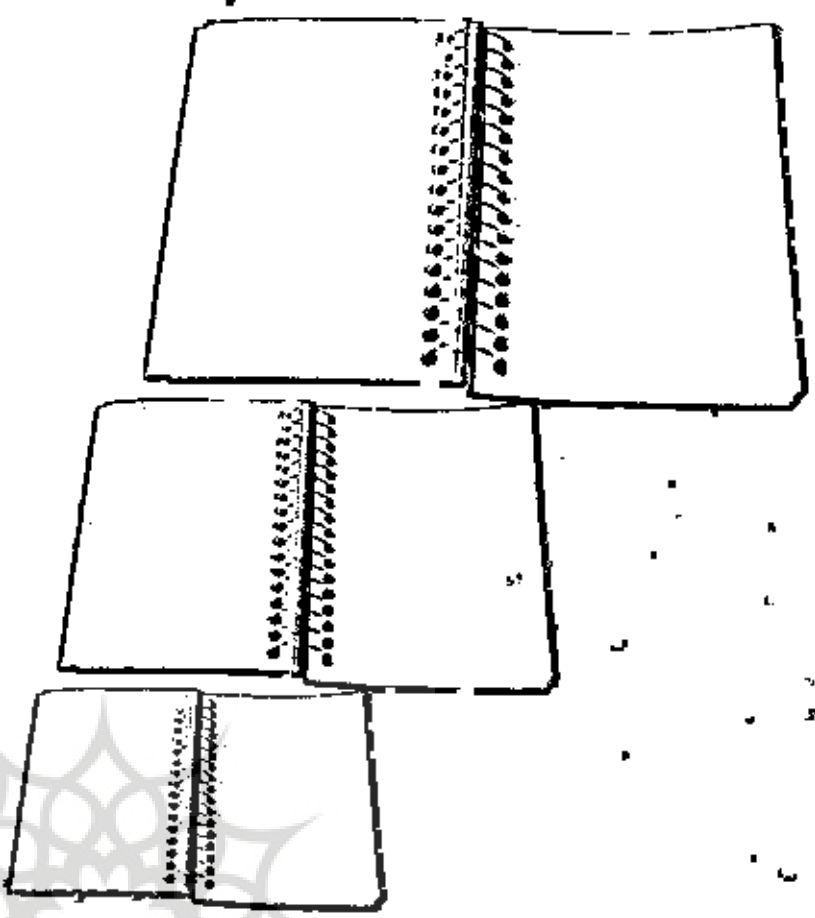
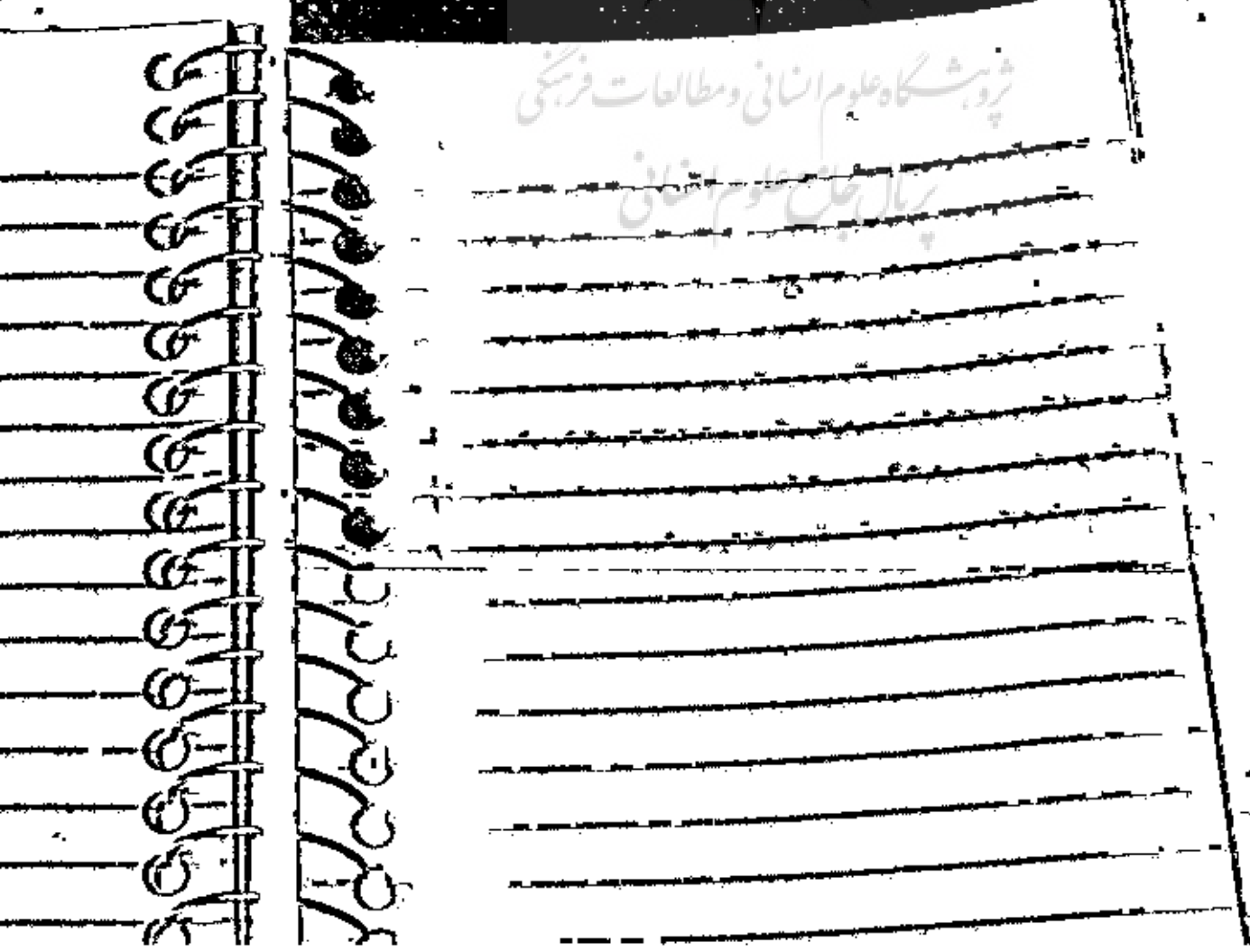
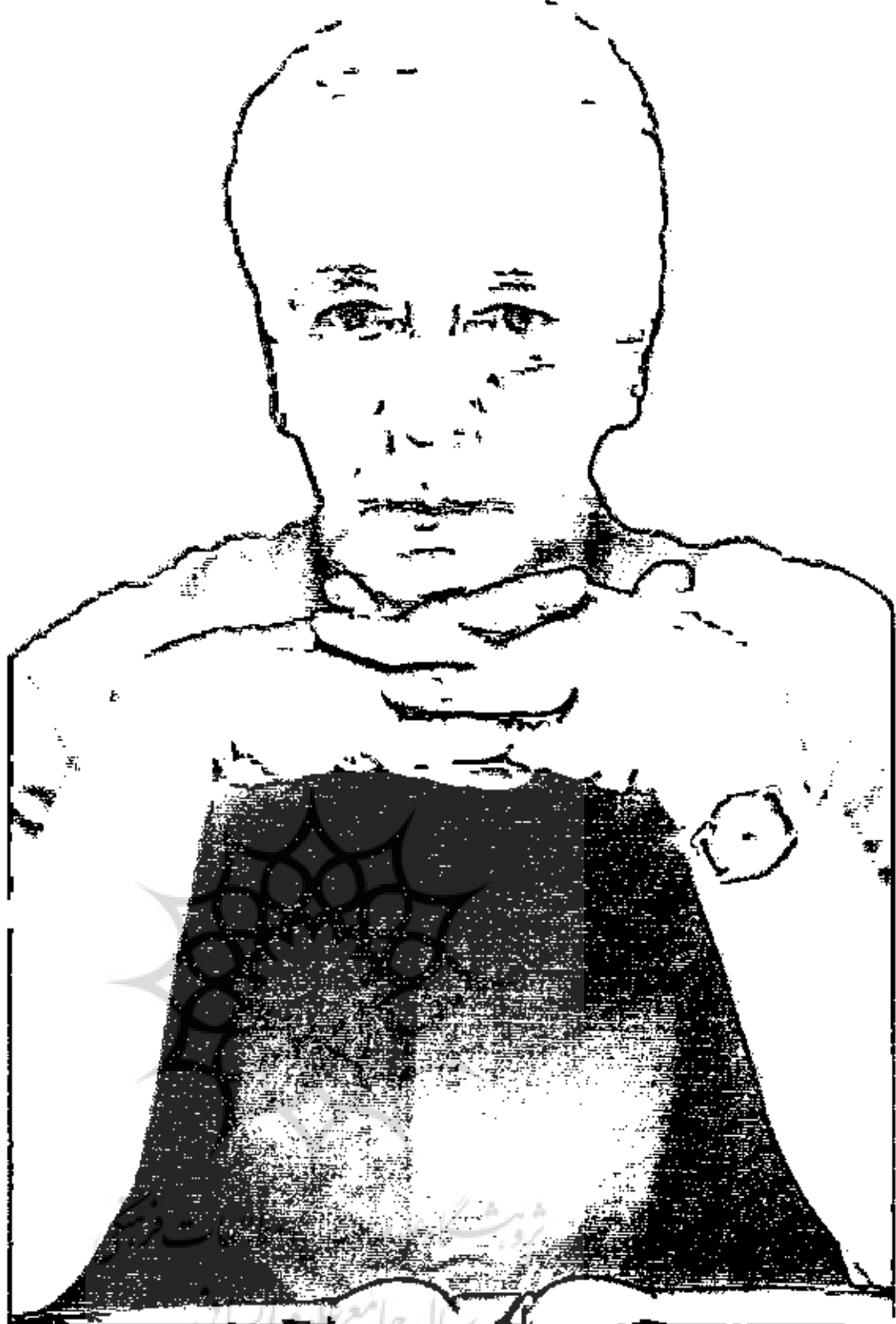


- ابو القاسم اہلبی
- آذرباش آذر نوبی
- مرتضیٰ کریمی نیا
- محمد محمدی ری شهری
- احمد شہزادی
- محمد مرادی
- محمد نقدی
- مهدی مہر بزی
- سید ابو القاسم حسینی (زرفا)
- رضا بابایی
- محمد رضا فخر روحانی
- محمد کاظم رحمان ستایش
- شریف مہدوی



کتابخانه مجتبیٰ





بحران اصطلاح شناسی

مشکلات ترجمه متون دینی به فارسی، در گفتوگو با دکتر آذرنوش

چند پد تری به این بحث بدهد. از این رو خواندن این کتاب، می تواند رهنگشای بسیاری از پرسش ها در این زمینه باشد. دکتر آذرنوش در گفتوگو حاضر، بر این نظر است که برای فائق آمدن بر بحران اصطلاح شناسی در ترجمه از هوسی به فارسی، باید به تربیت مترجمان خوب امید بست و این به دست نمی آید جز با تعزین و آزمون و خطای بیشتر.

■ ■ ■

سوال: در ابتدا می آید تا گفتوگو را با یک پرسش بدینوسیله و در عین حال دشوار آغاز کنم. به نظر شما چرا ایرانیان

قول دکتر آذرنوش - ما در بحران ترجمه از عربی به سراسر می بریم هم ترجمه متن های دینی گذشته و هم ترجمه متن های امروزی عربی.

دکتر آذرنوش آذرنوش - متخصص در زبان و ادبیات عربی و مسلط به زبان فرانسه و انگلیسی - در این گفتوگو کوشیده تا با ذکر تاریخچه ترجمه متون دینی از عربی به فارسی چشم اندازی کلی در این بحث بگشاید. به ویژه آنکه وی پیش تر در کتاب «چالش میان عربی و فارسی» که سال گذشته به چاپ رسیده، کوشیده بود تا از منظر جامعه شناسختی و تاریخی ابعاد

ایرانیان از آغاز گرویدن به دین اسلام لزوم ترجمه قرآن و سایر متون دینی ای را که توسط دانشمندان ایرانی و عرب به عربی نگاشته شده بود، دریافتند. این بود که کوشیدند موانع عمدتای را که بر سر راه ترجمه این متون بود، یکایک بردارند. این موانع که از سببهای شرعی، جامعه شناسختی و زبان شناختی بر خوردار بوده، هر کدام راه حل های خاص خود را می چسبته است. از این رو، ایرانیان تلاش کردند تا با کنار زدن این موانع در طول تاریخ زبان فارسی، به سوی ترجمه های بهتر حرکت کنند اما با این حال هنوز - به

در سده ترجمه قرآن و متون دینی از عربی به فارسی بر آمدند؟ این پرسش از آنجا اهمیت می یابد که می بینیم نخبگان فرهنگی ایران، به خصوص دانشمندان و پژوهشگران دینی تنها مخاطب این متن ها بودند و هم اینها، اگر لازم می دیدند، آنها را به زبان مردم بازگو می کردند. از این رو چه نیازی به ترجمه این متون در سطحی گسترده بود؟

اتفاقا این پرسش خوب است برای ورود به بحث ترجمه متون دینی به فارسی. با پاسخ به این پرسش می توان یک تقسیم بندی کلی از متون دینی ارائه داد. مثلا می توان از قرآن آغاز کرد تا به داستان های دینی و اسرار تجلیات رسید. یا این مسیر را برعکس کرد: یعنی از داستان های دینی یا تفسیر شروع کرد و در نهایت به قرآن رسید. برای اینکه در جات این متون به کل با یکدیگر متفاوت بوده و به همین دلیل، در جوره پرداختن به هر کدام در ترجمه نیز از سطح مختلفی برخوردار است.

حالا اینکه چرا ما ناچار به ترجمه متون دینی شدیم، به قول خودتان یک سوال کاملاً بدیهی است. چگونه ممکن است ما نیز به ترجمه تقلیدت باشیم؟ ما به دین جدیدی در آمدیم و لازم است آنچه را دین جدید به ما عرضه می کند به تبکی در بیم. اگر در تبایم، چگونه مسلمان بشویم؟ در نتیجه، این نیاز (به ترجمه) از همان روز اول محسوس بوده است. منتها پدید آمدن که اتفاقا در اینجا رخ داد. این است که در مورد روایات، فلسفه ها، قصه ها، اسرار تجلیات و نظیر اینها، ترجمه های صورت می گرفت اما در مورد متن اصلی قرآن که پایه و مایه دین است همواره اشکالات جدی فراوانی وجود داشته. یعنی منبع شرعی برای ترجمه قرآن وجود داشته. با این حال، داستان هایی از صدر اسلام بر جای مانده که نشان دهنده نخستین کوشش ها در ترجمه قرآن است. یکی از آنها مربوط به ترجمه سلمان فارسی از اولین سوره قرآن است. من به این داستان اشتغال زیادی ندارم، چرا که فکر می کنم سندیست تاریخی ندارد. اما با این وجود نفس این کار - چه راست چه دروغ - خیلی مهم است و نشان از یک امر اساسی دارد و آن این است که ایرانیان احتیاج به ترجمه قرآن داشتند و اگر احتیاج به این کار نبود این فقه ساخته نمی شد.

سوال: مقصودتان این است که فقه هایی از این دست مبنایی مشروع برای ترجمه های بعدی قرآن فراهم می کرد؛ به ویژه آنکه گفته شده ترجمه سلمان فارسی به تایید پیامبر رسیده بود؟

وقتی مترجمان در قرن چهارم شروع به ترجمه قرآن کردند، به همه این فقه ها استناد می کردند و در واقع، کار ترجمه قرآن را که امری ممنوع تلقی می شده، توجیه می کردند. بنابراین، وقتی قرآن ترجمه شد، گویی یک صد بزرگ شکسته شد. درست در همان تاریخی (میانه قرن چهارم) که قرآن به فارسی ترجمه شد، دیگر متون دینی به تدریج ترجمه شدند. از جمله کتاب های مختلف تاریخی، فلسفه های کهن عربی، کتاب های فقه، نجوم، طب و نیز به فارسی ترجمه شدند. همه اینها به فاصله یک قرن ترجمه شدند.

درست در همین زمان بود که «تفسیر طبری» و «تاریخ طبری» نیز ترجمه شدند. پدیهی است ملتی، هوشیار و فرهیخته که زمانی تحت فشار سیلمسی، نظلمی و جینی، بوجده آکنون خود را با چلعه جدید تطبیق داده، یعنی مسلمان شده و به موازات آن، زبان خودش را هم مسلمان کرده و از زبورها و آرایه های زردشتی پیراسته است و اینک زبان زیبای فارسی را دارد که می خواهد زبان های بیگانه را به آن ترجمه کند.

توجه منتهی از انبوه متون دینی به عربی، پیوسته دست تر بودند و در چه متونی تبحر کمتری داشتند و چرا؟

هنگامی که کتبهای فارسی را در قرن اول یا دین ترجمه و از لحاظ فصاحت فارسی می‌نگریم، به چند طبقه ترجمه برخورد می‌کنیم؛ به این معنا که در ترجمه اول با یک نوع ترجمه تلفظ به لفظ که گونهای معادل‌یابی مستور و بیرونی می‌شود که همان ترجمه قرآن است نه اینکه این مترجمان به فارسی مسلط نبوده باشند یا نتوانند آن را به درستی به ساختن مستوری فارسی بنویسند، نماند دلایل گوناگون و بیشتر روانی، آنها قرآن را ترجمه نکردند بلکه معادل‌یابی کردند. به این معنا که زیر هر کلمه قرآنی، یک کلمه فارسی گذاشتند. این دست ترجمه‌ها بعدها به عنوان یک ترجمه مستقل تلقی شدند. حال آنکه اینها ترجمه جدیدی نبودند اما این شیوه به صورت مکتوب در سراسر ایران باقی ماند و جانب اینجاست که هنوز هم در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها اثر این شیوه (معادل‌یابی قرآن) باقی مانده است مثلاً «هنا خادوند گفت که»

حال آنکه این زبان فارسی درستی نیست. حتی در کتاب تفسیر طبری هم قرآن به همین شیوه ترجمه شده است. بعضی از روایت‌های جدیدی هم با فارسی بد ترجمه شده‌اند اما در این متون گاه به گاه دیده می‌شود که در ترجمه یک داستان (قرآنی و غیر قرآنی) یا یک روایت یکبار شیوه گفتار عوض می‌شود. دلیلش خیلی روشن است. با این زبان به کمک این همه اسطوره‌ها و قصه‌گویی‌هایی که در شاهنامه‌ها وجود داشته یا زبان روایت و داستان به خوبی آشنا بوده‌اند. از این رو، به محض اینکه به وادی داستان‌های قرآنی و غیر قرآنی می‌رسیدند، یاد سخن می‌دادند و نهایت فصاحت را ارائه می‌کردند. در غیر این صورت پیوسته لیر زبان عربی باقی می‌مانند.

امروزه فرهنگ‌شناسان و فیلسوفان، ترجمه را نوعی گفت‌وگوی فرهنگی تلقی می‌کنند؛ یا این حال، نمی‌توان انکار کرد که سده‌ها به نام زبان مانع این گفت‌وگو است. به ویژه اگر دوطرفه‌ها، بر آمده از آرزوهای یکسانی متفاوت از نظر ساختاری باشند. آیا یکی از مشکلات فرازوی ترجمه متون دینی از عربی به فارسی به طور عموم به ساختار کاملاً متفاوت این دو زبان بر نمی‌گردد؟ اموری که به نظر می‌رسد، خیلی ربطی به پیوستگی یک فارسی زبان بر زبان عربی نداشته‌باشد؟

صدها سال گذشته است زبان عربی یک زبان ملی است و زبان فارسی یک زبان هندواروپایی. از این رو، از نظر ساختار به کلی با هم تفاوت دارند. به همین جهت فرضاً ترجمه از زبان هندی یا یونانی به فارسی، احتمالاً خیلی ساده‌تر باشد تا از عربی. با وجود این، هنگامی که زبان فارسی به عربی ترجمه می‌شود، همان گونه که اشاره کردم - چند درجه وجود دارد، در جایی که قرآن را ترجمه می‌کنند و کلمات فارسی را تکمیل می‌کنند، زیر کلمات قرآنی می‌نویسند اگر عبرت فارسی یا بخوانند، هیچ چیزی دستگیرمان نمی‌شود. جمله‌های است به کلی بی‌معنا تنها چون متن قرآن وجود دارد می‌توان از روی همان ترجمه (تلفظ به لفظ) معنای کامل را حدس زد. در صورتی که عربی را به خوبی بداند، البته خود این مسئله، کمک به حافظه است. فکر می‌کنم این شیوه در آن زمان کارایی داشته است. مثلاً وقتی قرآن خوانده می‌شد، شاید آن زیر نویس به حافظه کمک می‌کرد تا یکی یکی معنی کلمات قرآنی به یاد بیاید. این مترجمانی که برای قرآن معادل یافتند در واقع نصف کار ترجمه را به

انجام رسانده و نصف دیگر را بر عهده خواننده گذاشتند.

شاید عمده‌ی بوده؟ اگر این گونه باشد، دیگر نمی‌توان از نادرستی این ترجمه‌ها مطابق با معیارهای دقیق ترجمه سخن گفت.

بله مقلدی عمدی بود ترس باعث این کار می‌شد. ترس از اینکه مبادا با ترجمه، نفوس قرآن خدشدار شود. بهارها گفته‌ام که حتی وقتی می‌خواستند ترجمه را زیر قرآن بنویسند، زیر قرآنی که با خط کوفی خیلی زیبا نوشته بودند، ترجمه فارسی را با خط شکسته بد می‌نوشتند. لازم بود که خط این ترجمه فارسی بدتر و نازیبا تر از خط قرآنی خود جلوه کند. محال است که در این ترجمه‌ها موردی را بیابید که خط فارسی به اندازه خط قرآنی زیبا باشد. این یک پدیده شگفت است. خوب، حال برگردیم به سؤال شمل وقتی در اینجا قرآن ترجمه می‌شود، ساختار ترجمه صدر مد عربی است. حادثه‌ای که منسقه رخ داده این است که نویسندگان ما هنگام ترجمه مسائل غیر قرآنی، به تحت تأثیر ساختار عربی قرار می‌گرفتند. گاهی یک جمله هندی را که هیچ دلیلی بر عربی نویسی آن نبوده، به عربی می‌نوشتند. این شیوه باقی ماند. یک تحول چند قرنی می‌طلبید تا این ساختارهای عربی‌زده فارسی به دستور زبان فارسی در آید. نکته عجیب اینجاست که هم این عربی‌زدگی قدری در لیرم (خشی در مورد یک روایت تاریخی و نیز از یک سو به موازات آن) هم فارسی نویسی سره را به تفسیر طبری نگاه کنید. ترجمه قرآن طبری بیشتر عربی‌زده است. ترجمه حدیث آن بیشتر به عربی گرایش دارد اما در مورد ترجمه داستان‌های قرآنی آن باید بگویم که در نهایت زیبایی و رسایی است.

آیا می‌توان گفت که به دلیل غنای اسطوره‌های و افسانه‌های در فرهنگ ایرانی، زبان فارسی قابلیت و پروردگی خاصی در این نوع زبانی پیدا کرده است و به همین دلیل ایرانیان در ترجمه انواع مشابه از زبان‌های دیگر و از جمله عربی توانایی بیشتری داشته‌اند یا عامل دیگری در میان است؟

همین طور است می‌توان گفت که این غنای فرهنگی ایران خیلی مددکار ایرانیان در این جست ترجمه‌ها و متون دینی عربی بوده است. اما شاید، نه است که در اینجا به یک نکته دیگر اشاره کنم و آن اینکه برخی پژوهشگران معتقدند که هنوز زبان عربی از قاعده‌مندی بیشتر برخوردار است و بنابراین منطقی تر است اما باید بگویم که این نکته، مورد پسند یک زبان‌شناس نیست. نحو فارسی هم قاعده‌مند است. اما هنوز مثل نحو عربی به خوبی استخراج نشده و شناخته شده نیست و نیاز به پژوهش‌های زبان‌شناختی زیادی دارد.

در بخشی از سخنان تان گفتید که ایرانیان در ترجمه حدیث و متون فقهی هم خیلی نتوانستند به خوبی ترجمه افسانه‌ها و داستان‌ها، چیرهدستی خود را نشان دهند؛ دلیل این امر به چه باز می‌گردد؟

حتی در یک کتاب فقهی قرن چهارم مثل حواد اعظم دیده می‌شود که مترجم آن به زیر تأثیر ساختار عربی قرار می‌گیرد و گاه گاه هم یکبار از چنگ این ساختار نجات پیدا می‌کند و به فارسی می‌نویسد به نظر من هر چه این روایت‌ها دینی تر و به قرآن نزدیکتر باشد، بر عربیت آن بیشتر است. برعکس، هر چه به سمت داستان و روایت‌های افسانه‌ای می‌رود، زبان گفتاری تر و روان تر می‌شود. فرض کنید یک نفر در قرن چهارم یا پنجم داستان دینی می‌نویسد می‌شک

این فرد یک سابقه ذهنی دارد و بنا بر آن می‌خواند به فارسی بنویسد. خب آن حفظیاتی که او در حافظه‌اش دارد چیست؟ همان داستان‌های عربی و به زبان عربی است. گاهی وقت‌ها این قبیل لمس است؛ یعنی چون نویسنده دارد یک داستان عربی را نقل می‌کند بی‌اختیار تحت تأثیر نحو عربی قرار می‌گیرد. بنابراین نباید تعجب کرد این فرد که از عربی ترجمه نکرده است، پس چرا ساختار فارسی‌اش عربی‌زده شده است؟ درست است که او به ظاهر از عربی ترجمه نمی‌کند اما ساختار فقهی روایت‌های عربی جلوه گر است و بنا بر این جافانده و لنگ شده است. جامی را نگاه کنید. جامی کاری جز ترجمه داستان‌های عربی نکرده است. او هم به همین صورت ترجمه کرده است. البته در طول زمان که به پیش می‌آید، وضیعت کمی فرق می‌کند. به این معنا که مثلاً یک دانشمند قرن ششم ممکن است داستان‌های دینی را از روایت‌های ایرانی به زبان فارسی یاد گرفته باشد. طبیبان این فرد را حاشیه‌هایش را می‌نویسند تا آن کسی که ۱۰۰ سال پیش زیسته و منابع‌اش صدر صد عربی بوده است، انبوه عظیمی از شعرهای مولوی ترجمه‌هایی از روایت‌ها و احادیث عربی است. کلام یک از آنها عربی‌زده است؟ آن قدر زیاده زبان فارسی نوشته شد، حدیث که آنها را در شمار نمونه‌های فصیح فارسی می‌آورند، زسار ایرانی مولانا در آن عربی‌زدگی سوری شده و او از منابع دیگر آنها را گرفته و گذشته از آن، قلب گفتارش هم فرق می‌کند.

آیا نظیر این رخداد زبانی - ترجمه‌های، در دیگر متون دینی مثل قرآن و متون فقهی هم، طی سده‌های بعدی افتاده است؟

در مورد متون فقهی تفاوت زیادی به وجود نیامده است. به این معنا که هنوز هم این متون نیمه عربی و نیمه فارسی و بهتر است بگویم عربی‌زده باقی مانده‌اند. پدیده دیگری که در کنار این مسئله رخ داده همین است که نه تنها ساختار این متون نیمه عربی - نیمه فارسی است بلکه واژگان هم دچار این معضل شده‌اند. تقریباً ۹۰ درصد واژگان عربی شده و در واقع واژه‌های فارسی را کنار گذاشته‌اند.

شاید علت این امر سنتی باشد که این متون (فقهی یا فلسفی) مطابق آنها نگاه داشته شده‌اند. مثلاً اگر ایرانیان از آغاز می‌گوشیدند که متون فقهی خود را به فارسی بنویسند یا متون مشابه را ترجمه کنند، مسلمانان فارسی‌زده‌ها، ضمن و ز خوردن در این حوزه‌ها، قابلیت خود را در این گونه‌ها نیز به دست می‌آورد؛ همچنان که مثلاً این اسپنار را داریم که حدیث‌شناسه علایی را به فارسی شیوایی نوشته یا علامه مجلسی که بسیاری از کتاب‌هایش رایج فارسی نگاشته است.

همین طور است این ترجمه‌ها رابطه مستقیمی با جامعه و قضایای جامعه‌شناختی پیدا می‌کند. یک زمان برای یک کار دینی باید به زبان مردم صحبت کرد. آن وقت زبان فارسی این اقبال را پیدا می‌کند و افرادی یافت می‌شوند که نه به زبان عامیانه فارسی که به زبان فصیح فارسی اهداف و مقصدی‌های خود را باز گویند. اینجاست که زبان فارسی لوچ می‌گیرد. مثلاً فردی مثل ناصر خسرو که عربی‌دان بزرگی بوده ولی به دلیل ایرانی بودن خودش و نیز (به دلیل وجود مخاطبان ایرانی‌اش و از طرفی چون لوچ یک مبلغ مذهبی بود، بنابراین ناچار شد که زبان فارسی را در آثارش به کار گیرد. ما اثری عربی از او سراغ نداریم.

شما در کتاب «چالش میان فارسی و عربی» به نکته‌ای بر این مینا اشاره

می‌کنید که عده‌ای از دانشمندان ایرانی دو برابر فارسی نویسی به سختی مقاومت کرده و حتی دیگران را از این کار منع می‌کردند. آیا این امر هم می‌تواند یکی از موانع بر سر راه ترجمه نشدن یا بدی ترجمه متون دینی عربی به فارسی باشد؟

یکی از مهم‌ترین عده‌های من در تاریخ زبان فارسی، این است که عده‌ای زبان عربی را بزرگ مسائل خود قرار داده بودند. منظور این است که این عده برای حقوق خوب، چاد و مقام و امور دیگر به عربی نویسی می‌پرداختند. چون فکر در آن روزگار کسی می‌توانست به خوبی و دبیروار به عربی فصیح بنویسد در دربار فلان امیر می‌توانست از مقام بالایی برخوردار شود. دبیرهای ایرانی در دستک‌های ایرانی جهان اسلام، قدرت شگفت‌آوری کسب کرده بودند. این قدرت به یمن زبان عربی فراهم شده بود. هر کسی بر آن بود که به عربی بهتری بنویسد، اگر اینها به عربی نوشته می‌شد، دکان این دبیران تخته بود. به همین دلیل، از ترجمه متون دینی هم جلوگیری به عمل می‌آمد.

همین دلیل، این نوشته‌ها تنها خاص دبیران بود و نوعی رمز و راز نویسی به شمار می‌رفت و عموم مردم پا آن بیگانه بودند؟

بله و به همین علت فکرات و قافیه‌پردازی و آرایه‌سازگی مکرر داشتند اما خوشبختانه نیاز جامعه و دینامیسم زبان فارسی کل خود را کرد. اتفاقاً فارسی که از منابع می‌خوریم، از اینجا سرچشمه می‌گیرد. منابع به ما گفته‌اند که تمام ایران عربی‌دان بودند. حال آنکه به هیچ وجه این گونه نبوده این یک دروغ است. یکی از می‌خواست اصلی کتاب من همین است.

به غیر از این دلایل جامعه‌شناختی پس سر راه ترجمه متون عربی به فارسی، آیا مشکلات واژگان شناختی و معناشناختی مربوط به زبان عربی هم در این امر دخیل بوده است؟ هر گاه یک جنبش فرهنگی در جایی رخ می‌دهد بی‌ترنگ یک بحران اصطلاح‌شناسی و واژه‌شناسی رخ می‌دهد. مثلاً وقتی قرآن نازل شد، خداوند مفسران زیادی کلمه قرآن به کار برد که همه عربی‌ها صدر صد آنها را نمی‌شناختند. مثلاً وقتی خداوند کلمه «صله» را به کار می‌برد، آقا عرب‌ها می‌گفتند: «چرا؟ هنوز نمایی تعیین نشده بود. در نتیجه از این «صله» ممکن بود، معنای ناپوش، ستایش و احترام مراد بکنند اما ذهن عرب هنوز قاطعه نمی‌تواند «صله» را در معنای نماز بفهمد. کلمه «کتاب» هم همین طور. در بسیاری از مواردی که این کلمه در قرآن به کار گرفته‌اند معنای کتاب (نوشته) نیست. یکی دوبار درباره کتاب‌های یهود و نصارا هست اما در اکثر موارد، معنای دیگر جری فلذ که برای اعراب آن روز شناخته شده نبود. پس مردمی که از همان روز اول این قرآن را می‌شنیدند، با آنکه هم‌زبان آن بودند، اما دشواری‌هایی در فهم آن داشتند. حال فرض کنید که چند سالی گذشته و همین چیزها را ایرانیان می‌خوانند به فارسی در آورند. خوشبختانه فارسی‌زبانان غنای عجیب و غریبی داشتند و واقعا امکانات زبانی فارسی زیاد بود. ایرانی‌های قرن چهارم آن قدر به زبان خود اعتماد داشتند که از ترجمه کتاب خدا هم ترس به خود راه ندادند. با وجود این، نمی‌توان گفت که بحران اصطلاح‌شناسی در زبان فارسی رخ نداد. مثلاً وقتی به یونان ایرانی می‌گفتند که «ترک» را ترجمه کن، دست و پایش می‌آورد. در برخی موارد مشکلی پیش نمی‌آمد. مثلاً کلمه «مسجد» را که در قرآن آمده، ایرانیان از طریق واژگان آرامی که وارد زبان‌شان شده بود، می‌شناختند. البته کلمه آرامی «مزدک» هیچ گاه



به معنای مسجدی که امروزه می شناسیم نبود اما به هر حال محلی برای پرستش بود. خیلی ایرانیان در چنین مواردی دچار بحران نشوند اما در جاهایی که دچار بحران اصطلاح شناسی شدند ناچار بودند تا کار صورت دهند یا واژهای در برابر آن بسازند یا عین همان کلمه را وام بگیرند در بسیاری از موارد عین آن را و در مواردی کمتر معادل فارسی آن را به کار گرفتند بنابراین ما در بحث واژشناسی این بحران را از سر گذرانیم.

تحوّل زبان فارسی در متونی که از عربی ترجمه می شد (تحوّل) خوش خیم بوده و به سمت فارسی نویسی گرایش پیدا کرده است؟ واقعا تحول خوبی در غیر از ترجمه های قرآنی رخ داد و هر چه جلوتر می آیم فارسی فصیح تر می شود و هنوز آثار عربی زدگی در آن مشهود است چرا که متون دینی هستند و همان گونه که اشاره شد پیش زمینه ذهنی مترجم یک پدیده دینی است. منته در نتیجه وقتی میدی شروع به نوشتن می کنی تا ۹۰ درصد در نوبت سوم به فرسی شبیه می نویسی اما گاه گاهی در دام نحو عربی فرو می افتی پیش تر که می آیم بدیده دیگری رخ می دهد مثلا در دوران صفویه ترجمه هایی کشیده چه تفسیرها و چه قرآن گاهی از نظر ریخته فارسی تر شده اما متأسفانه در ۹۰ درصد اسیر واژگان عربی شده و از سویی دیگر ساختار جمله نامتجانس شده بدون اینکه تحت تاثیر عربی باشد دلیل این امر کسوادگی دانشمندان ما بوده است.

تاریخچه چگونه چنین چیزی ممکن است ما که پیش از این سنت فارسی نویسی قوی ای داشته ایم؟ مثلا تفسیرهایی که از ابتدای دوران صفویه پا به پای نوشته شدند همه از این مسئله رنج می بردند.

تاریخچه اتفاقا اتفاقا سؤال من این است که چگونه با وجود تفسیر خواجه عبدالله انصاری و تفسیر میبدی که به شیوایی شهرت داشتند این مسئله در قرون دهم و یازدهم در تفسیرهای این دوران رخ می دهد؟ چرا این سنت فارسی نویسی در تفسیرها باقی ماند؟

این بحث بسیار مفصل است فعلا از آن می گذریم در این دوران فارسی تحول می کند و به سمت عربی زده می شود و از آن هفته المصنوع و «هنر نادره» و در می آید در این دوران زبان فارسی رنج بسیاری می کشد.

تاریخچه البته فراموش نشود که در این دوره با پدیده فارسی نویسی فردی مثل علامه مجلسی هم رویه رویم اشاره به اصرار این دانشمند علوم دینی هم در فارسی نویسی می تواند خیلی در بحث ما مهم باشد.

من تمام متن های علامه مجلسی را دیدم و به دلیل آنکه مخالفان مجذبی عمدهای ایرانی عامی زبان بودند و می پنداشتند آن را به آیین جدید صفوی یعنی مذهب شیعه دعوت کند بنابراین ناچار بود که با مردم به زبان خودشان حرف بزند. غیب از کتاب بزرگش یعنی «بحر الانوار» که به عربی است فکر نمی کنم که اثر دیگری به عربی داشته باشد البته نظر مجلسی شد. بیوانیست می خواهم بگویم که حتی نزد بزرگان سنت های مثل علامه مجلسی که دغدغه فارسی نویسی را در آن زمان داشتند دیگر امید فارسی نویسی شیوا نباید داشتند در این زمان فارسی صریح بسیار ضعیف پیدا کرده و ترجمه های خیلی بد و نامتجانس بودند بر عکس سراسر زبان فارسی را عربی گرفته به اضافه

واژه های از زبان های ترکی و متون. در اینجا می خواهم به این نکته مهم اشاره کنم شاید در زمان سلطنتان فارسی گرفتار خطری که در زمان صفویه دچار آن بوده نداشتند بود زبان فارسی دوره سلطنتان با خطر کمتری مواجه بود در این دوره صاحبان فارسی از میان رفتند اینکه به چه دلیل زبان فارسی از دوران قاجار به از نو احیا شد دلایل جامعه شناختی خاصی دارد که از حوصله این گفتگو خارج است.

تاریخچه اکنون که به دوران معاصر اشاره شد بد نیست نگاهی هم به چگونگی ترجمه این متون دینی در دوران حاضر بیندازیم. ما در این زمینه با آدستنه آثار به لحاظ زمانی مواجهیم؛ دستمای آثار که از گذشته باقی ماندند را بر شمرده ایم - و امروزه ترجمه شده اند یا دارند ترجمه می شوند. دستمای دیگر آثار اندیشمندان معاصر عربی هستند. از شما می خواهم که ضمن در نظر داشتن این تفکیک بفرمایید که وضعیت ما هم اکنون در هر دو دسته چگونه است؟

نثر معاصر را نباید خیلی با نثر گذشتهکان مقایسه کرد - ساختار و ریخت نثر معاصر تفاوت زیادی با ساختار و ریخت نثر گذشته دارد. دلیلش هم این است که علم و آیین ترجمه تحولات زیادی را از سر گذرانده است و دوم اینکه مضمون نخستین یعنی مضمون پایه که همان نثر عربی باشد دچار تحول بزرگی شده است. مثلا وقتی نصر حامد ابوزید «محمد ترون» یا «آدونیس» به عربی کتب می نویسد هیچ گاه به شیوه این خلدون نیستند قدیسه های که در اینجا گفته خودش از هفت جوان رستم گذشته و هنوز هم دچار خوان های خطری تاگ است. به این معنا که مثلا آدونیس در کتاب هایش نویسی «متون نویسیم» به کار می برد یعنی کلمه هایی را که از فرنگی گرفته و جوری آنها را سر هم کرده و یک ترجمه عربی برای آنها گذاشته یا مثلا اگر نصر حامد ابوزید را ترجمه می کنید ناچارید که با هر متونیک آشنا باشید در نتیجه خیلی این کار دشوار است و ما را دچار بحران می کند البته این بحران خاص ترجمه از عربی معاصر نیست در ترجمه از زبان های اروپایی هم دچار این بحران اصطلاح شناختی هستیم برای مثال امروزه بکار می بینیم که چند تا کتاب مختلف یک واژه فرنگی را به شیوه ترجمه کرده اند این دسته کتاب ها را نباید بنابراین وقتی از کتون یا نصر حامد ابوزید حرف می زنیم به ناچار باید به علوم مند تحلیل متن و بافتار شناسی که وی با آن درگیر بوده اشاره کنیم. آنها برای واژه های این علوم معادل های عربی گذاشته اند. خوشبختانه در زبان فارسی امروز ۵۰ درصد معادل های فارسی این واژگان فرنگی جدید جا افتاده اند اما هنوز گونه های نخست واژگان شناختی به چشم می خورد و باید زمانی را انتظار کشید که این آشوب زبانی ثبات پیدا کند بنابراین حرفم این بود که ما در ترجمه آثار جدید عربی به فارسی با بحران اصطلاح شناسی ای که خود عرب ها دچار آن هستند مواجهیم. گرچه به شکل خاص خودمان بنابراین ترجمه این آثار (متون جدید عربی) به فهم ما از منابع جدید

تفکر معاصر که عمدتاً غربی است بر می گردد.

تاریخچه در مورد متون قدیمی که امروزه دارند ترجمه می شوند چه فکر می کنید؟ آیا با این نظریه که آن معضلات و بحران هایی که در طول این گفتگو از آنها سخن گفتیم هنوز هم در ترجمه این آثار به چشم می خوردند یا آنکه زبان این ترجمه ها امروزه روز خورده و ساخته ترند و لغت های جدیدی را در این حوزه باز می تانند؟

عروضه بحث دیگری در پیش داریم و آن اینکه از نظر فهم و شعور مشکلی نداریم؛ یعنی ادعان داریم که باید خوب ترجمه کنیم در نتیجه می توان یک کتاب قدیمی را انتخاب کرد و به یک لعل فن عربی بخان برای ترجمه داد. اگر این حلافت رخ دهد می تردید ترجمه خوبی به دست خواهد آمد اما عمدهای که توانایی ترجمه متون را ندارند به ترجمه آنها دست می زنند بنابراین خلاصه کنیم ترجمه هایی که امروزه از متون دینی عربی داریم بر آدستنه یکی مربوط به میراث فرهنگی گذشته خودمان است مترجمان این متون معمولاً زیر دست هستند و فارسی و عربی را خوب می شنند و می گویند تا شیوه گفتارشان به نثر نویسنده آن دوران نزدیک باشد مثلا در برخی ترجمه ها می بینیم که کلام به شیوه نویسنده یک دوران خاص برگردانده شده است. خوب این کار خوبی است به شرطی که مترجم توانایی لازم را برای این کار داشته باشد. اشکالی که برای نثر کلاسیک وجود دارد این است که بسیاری از واژگان آن مربوط به دوران قدیم بوده و بنابراین امروزه برای ما نامفهومند. کتبهای لغت هم گاهی در این زمینه کمکی به ما نمی کنند ما غالباً این گونه اصطلاحات را حدس می زنیم حتی برای واژه های جاری از اصطلاحات خیلی رسمی و دیوانی مثلا آنجا که از یک نوع مالکیت مانند «تذاع» سخن می رود دچار مشکل می شویم در نتیجه ترجمه این گونه کتبها کار ساده ای نیست مترجم باید بشکفتن عمیق فرهنگی برای ترجمه آنها داشته باشد به هر روی ما از ترمیمی اصطلاحات کهن دور افتادیم و دیگر معنای دقیق آنها را از دست نمی کنیم البته گاهی وقتها این نوع کتبها به دست افراد نواری ترجمه می شود افرادی که فکر می کنند با ترجمه یک کتاب معروف کهن شهرتی کسب می کنند و بنابراین وقتی به این کار دست می زنند نتیجه خوب از کار در نمی آید. ما بهریم بهتر است چرا که گاهی وقتها نام افراد معروفی را می توان در میان آنها دید. شهرت که دلیل بر توانایی ترجمه نیست خوب است که مزکری در یکی از وزارت خانه های دولتی - مثل مرکزی که اخیراً در وزارت ارشاد دایر شده و از من هم دعوت کرده اند - برای این منظور بر پا شود تا بتوان کار ترجمه را نظماً و تسبیق بهتری داد. اما ترجمه متون جدید - همان گونه که اشاره شد - در حال و هوایی متفاوت نسبت به متون گذشته بر بخوردگار است. گاهی ترجمه کتبهای قدیم را راحت تر از ترجمه متون دینی اند. متون دینی هم بر چند نوع اند: رمان، داستان های تاریخی و چیزهایی که در چهار چوب عقلیت ما قرار دارند. دسته های دیگر متونی هستند که تحت تاثیر و بر سرش های روشنفکرانه امروزه رو بسا قرار گرفته اند. این کتبها در زبان عربی زیاد شده اند چه در



باید مترجمی کنیم و به هر کس اجازه ترجمه ندهیم. برای اینکه کسی اجازه یابد متن جدی ای را به فارسی در آورده باید آزمایش خود را پس داده باشد

زمینه های دینی و زوایا، اندیشه های فلسفی و چه در زمان های معاصر. از این رو جهان عرب با ما فطیم بوی پر خاسته از این زمینه های جدید رویه رو شده و بی تردید بحران اصطلاح شناختی خاص خود را از سر می گذراند. ما هم که می خوایم این متون را از عربی به فارسی برگردانیم آن بحران را در ذات کارمان داریم. پس مشکلات ترجمه این آثار جدید گاهی دو بر می می شود یعنی هم بحران مربوط به آنها به ما منتقل می شود و هم بحران ما در قبال علوم جدید غربی رخ می نماید.

تاریخچه تجربه شخصی خودتان به عنوان مترجم زیر دست عربی به فارسی که به فرانسه و انگلیسی هم مسلط هستید، چه بوده است؟ به ویژه آنکه چنانچه ای هم دستی در ترجمه متون قدیم عربی مثل موسیقی کبیر و فارابی داشته و هم متون جدید تر عربی را به فارسی برگردانده باشید چگونه توانسته اید معضلات پیش روی ترجمه این دست آثار عربی را هموار کنید؟

برای من تجربه به - کار چالشی بود. به دلیل اینکه وقتی می خوانم مثلا کتاب همسیمی «کبیر» فارسی را ترجمه کردم دیدم اگر به مانند آقای «خلایفه» به زبان امروزی ترجمه کنیم فهم آن برای عموم مردم آسان می شود ولی زبان فارسی نخواهد بود. بنابراین ناچار قسم به مدت یک سال متون موسیقی فارسی را بخوانم تا با اصطلاحات این کتاب آشنا شوم. ابتدا من واژگان فارسی را در این کتاب قرا گرفتم و آنکه دست به ترجمه زدم و به همین جهت این ترجمه بنا به گفته متخصصان این حوزه ظاهرأ کار موفق بوده است. اما ترجمه متون جدید امروزی دیگر است. من با تمام در مسرهای ترجمه از متون جدید به چند دلیل آشنا هستم. با خودم این کار را کرده ام. مثلا متونی را از عربی ترجمه کرده ام. مانند اعلی جغرافیایی که کتاب تاریخ عظیمی است و ترجمه آن برنده کتاب سال هم شد. این ترجمه برای من مثل آب خوردن بود چرا که هم مفهومی را می شناسم و هم زبانش را برایم روشن بود. اما وقتی می خواهم یک کتاب از حامد ابوزید را ترجمه کنم بی زمان مشکلات خاصی پیش می آید. ترجمه کردن زمانی از نجیب محفوظ به میراثب سادامز است از ترجمه یک بحث روشنفکرانه نیمه قدیم می که در باره نجیب محفوظ به چاپ رسیده است. پس بحران اصطلاح شناسی در ترجمه از عربی به فارسی پدیده های خاص است که در گذشته تا امروز به اشکال گوناگون خود تعارّف داشته و به آسانی قابل حل نیست.

تاریخچه خود شما به عنوان یک مترجم زیر دست چه پیشنهادی برای بهبود وضعیت ترجمه و پشتتد بر گذاشتن معضلات ترجمه های از عربی به فارسی دارید؟

من واقعا نمی دانم که چه باید کرد. نمی توانم دستور عمل خاصی بدهم حتی اگر فرضا کسی نزد من بیاید و از من بخواهد که او را در زمینه ترجمه خوب راهنمایی کنم. من نمی دانم که آیا دقیقاً به او بگویم که به نظر بعضی ترجمه را یاد بگیرد یا چند ترجمه خوب را با هم مقایسه کند تا ببینی دیگران چه کرده اند یا خودت آن قدر ترجمه کن تا یاد دیگری اصلا نمی شود چیزی پیشنهاد کرد. ما باید در درجه اول مترجمانی بکنیم و به آسانی به هر کسی اجازه ترجمه ندهیم و برای اینکه کسی اجازه یابد متن جدی ای را به فارسی در آورد باید از مراحل خاصی گذشت یا آزمایش خود را پس داده باشد.

تاریخچه گفتگو: محمد رضا رشاد